

الیزابت بیشاپ در جزیرهٔ تنهایی خویش

THE SHAMPOO

The still explosions on the rocks,
the lichens, grow
by spreading , gray , concentric shocks.
They have arranged
to meet the rings around the moon, although
within our memories they have not changed.

And since the heavens will attend
as long on us,
you've been, dear friend,
precipitate and pragmatcal ;
and look what happens. For time is
nothing if not amenable.

The shooting stars in your black hair
in bright formation
are flocking where,
so straight, so soon?

- Come, let me wash it in this big tin basin,
battered and shiny like the moon.

در شعر بیشاپ با عنوان «یک هنر» شاعر میان نظم و کنترل کامل بر امور، و ماهیت غیر مترقبه و تصادفی حوادث، نوعی برخورد و تنش ایجاد می کند. لحن شعر به خطابه می ماند که در آن خطیب، شنوندگان خود را نصیحت می کند که بر هنر «از دست دادن» اشیاء و آدم ها تسلط پیدا کنند. شوخی نهفته در شعر که گم کردن یک دسته کلید را با اندوه از دست دادن عزیزان یکسان می انگارد، خواننده را هشیار نگاه می دارد تا نصیحت و عجز گونهٔ شاعر را با دیدی انتقادی و شک بر انگیز، ارزیابی کند. با پذیرفتن و حتی در آغوش کشیدن ضایعات و بلایا، بیشاپ نوعی تصور کنترل کامل بر روند زندگی و نامالایمات را در خواننده ایجاد می کند. در ابتدای شعر صحبت از دست دادن کلید، و یا فراموش کردن نام ها، یا تلف کردن ساعتی از زندگی و نظایر آن مطرح است که فجایع



مازیار اولیایی نیا

شعر «شامپو» اثر الیزابت بیشاپ - که بیشاپ در ابتدا نام «موی خاکستری» را برای آن برگزید - نوعی بزرگداشت رابطهٔ وی با لُتا سوارز بود. در این شعر، بیشاپ رویش اولین موهای خاکستری رنگ در انبوه گیسوان دوست را با رشد گل‌سنگ بر سطح سنگ ها مقایسه می کند. نخستین تارهای موی سپید در بهشت انبوه گیسوان یار، همچون عبور شهابسنگ در آسمان تیرهٔ شب می ماند. در بیان ظریف و حساس شعری بیشاپ، نزدیکی جسمی دلدادگان به تصاویر آسمانی شب و ماه پیوند می خورد تا حقیقتی شاعرانه را خلق کند.

صاحب چنین آرزوهایی هستند و اما ترس و وحشت انسان ها از شکست، به آرزوهایشان مهار می زند. انسان از اوج گرفتن می ترسد زیرا که ترس از سقوط دارد. در این شعر، مرد- بید به نحوی متهورانه در پی چیزی بیرون از وجود خویش می گردد؛ و با وجود احتیاج به امنیت فردی، تمایل به صعود دارد. این تعالی زیبا شناختی برای رسیدن به بلندترین چشم اندازها، همواره سقوط دوباره به عالم انسانی را در پی دارد. در شعر بیشاپ، الگوی صعود و سپس دوباره فرو افتادن بازسازی می شود. مرد- بید باید همان کاری را انجام دهد که از آن وحشت دارد، و در پایان، اشکی که از چشم او می تراود، گوهر دانایی اوست، جرعه ای از عمیق ترین چشمه های زیر زمینی.

THE MAN-MOTH

Here, above,
cracks in the buildings are filled with battered moonlight.
The whole shadow of Man is only as big as his hat.
It lies at his feet like a circle for a doll to stand on,
and he makes an inverted pin, the point magnetized to the moon.
He does not see the moon; he observes only her vast properties,
feeling the queer light on his hands, neither warm nor cold,
of a temperature impossible to record in thermometers.

But when the Man-Moth

pays his rare, although occasional, visits to the surface,
the moon looks rather different to him. He emerges
from an opening under the edge of one of the sidewalks
and nervously begins to scale the faces of the buildings.
He thinks the moon is a small hole at the top of the sky,
proving the sky quite useless for protection.
He trembles, but must investigate as high as he can climb.

Up the facades,

his shadow dragging like a photographer's cloth behind him
he climbs fearfully, thinking that this time he will manage
to push his small head through that round clean opening
and be forced through, as from a tube, in black scrolls on the light.
(Man, standing below him, has no such illusions.)
But what the Man-Moth fears most he must do, although
he fails, of course, and falls back scared but quite unhurt.

چندان بزرگی به نظر نمی رسند. اما در پایان، این زنجیره از دست دادن ها با اندوه از دست دادن عزیزان همراه می شود. در انتهای شعر دیگر مشخص نیست که آیا واقعاً موعظه گر خود با غم اخیر کنار آمده است یا تظاهر به بی خیالی می کند، و یا آنکه لحنی طعنه آمیز دارد.

ONE ART

The art of losing isn't hard to master;
so many things seem filled with the intent
to be lost that their loss is no disaster.

Lose something every day. Accept the fluster
of lost door keys, the hour badly spent.
The art of losing isn't hard to master.

Then practice losing farther, losing faster:
places, and names, and where it was you meant
to travel. None of these will bring disaster.

I lost my mother's watch. And look! My last, or
next -to-last, of three loved houses went.
The art of losing isn't hard to master.

I lost two cities, lovely ones. And, vaster,
some realms I owned, two rivers, a continent.
I miss them, but it wasn't a disaster.

-Even losing you (the joking voice, a gesture
I love) I shan't have lied. It's evident
the art of losing's not too hard to master
though it may look like (Write it!)like disaster.

در سطحی دیگر، شعر «یک هنر» با فرآیند آفرینش شعر سرو کار دارد. شاعر نمی تواند اجازه دهد که انبوه احساسات او و اندوه ناشی از فقدان، بر شعرش غلبه کند. وی ناچار است که حداقل در هنگام آفرینش شعر، کنترل کامل اوضاع را در دست خویش بگیرد و اجازه ندهد که مجموعه فجایع زندگی اش وی را زیر بار سنگین خود له کند.

ایده شعر «مرد- بید» (The Man - Moth) در اساس از یک اشتباه چاپی در نشریه نیویورک تایمز به ذهن بیشاپ خطور کرد که در آن کلمه mammoth به شکل manmoth تایپ شده بود. بیدها هیچگاه صاحب امید و آرزو نیستند. تنها آدم ها هستند که

**به نحوی طنز آلود و بازیگوشانه به انتقاد از موضوع فقر و عقب ماندگی در برزیل می پردازد،
زیاده روی و سطحی گری در کارناوال ریودژانیرو را در مقایسه با رفتار غیر انسانی با جمعیت
در حال افزایش فقیران و درماندگان، موضوع شعر قرار می دهد**

ابقای خویش باید به فنای خویش رضایت دهد و یا به زبان دیگر
باید از خویش بگریزد تا هویتش را کشف نماید.

شعر «سگ صورتی» آخرین شعری است که بیشاپ پیش از
مرگ خود در سال ۱۹۷۹ به اتمام رساند. این شعر که به نحوی
طنز آلود و بازیگوشانه به انتقاد از موضوع فقر و عقب ماندگی در
برزیل می پردازد، زیاده روی و سطحی گری در کارناوال ریودژانیرو
را در مقایسه با رفتار غیر انسانی با جمعیت در حال افزایش فقیران
و درماندگان، موضوع شعر قرار می دهد. بیشاپ سرودن شعر «سگ
صورتی» را در سال ۱۹۶۳ آغاز کرد، اما به دلیل احتیاط و وسواس
بیش از حد خود، آن را تا سال ۱۹۷۹ منتشر نساخت.

PINK DOG

The sun is blazing and the sky is blue.
Umbrellas clothe the beach in every hue.
Naked, you trot across the avenue.

Oh, never have I seen a dog so bare!
Naked and pink, without a single hair ...
Startled, the passersby draw back and stare.

Of course they're mortally afraid of rabies.
You are not mad; you have a case of scabies
but look intelligent. Where are your babies?

(A nursing mother, by those hanging teats.)
In what slum have you hidden them, poor bitch,
while you go begging, living by your wits?

Didn't you know? It's been on all papers,
to solve the problem, how they deal with beggars?
They take and throw them in the tidal rivers.

Yes, idiots, paralytics, parasites
go bobbing in the ebbing sewage, nights
out in the suburbs, where there are no lights.

If they do this to anyone who begs,

Then he returns

to the pale subways of cement he calls his home. He flits,
he flutters, and cannot get aboard the silent trains
fast enough to suit him. The doors close swiftly.
The Man-Moth always seats himself facing the wrong way
and the train starts at once at its full, terrible speed,
without a shift in gears or a gradation of any sort.
He cannot tell the rate at which he travels backwards.

Each night he must

be carried through artificial tunnels and dream recurrent
dreams.
Just as the ties recur beneath his train, these underlie
his rushing brain. He does not dare look out the window,
for the third rail, the unbroken draught of poison,
runs there beside him. He regards it as a disease
he has inherited the susceptibility to. He has to keep
his hands in his pockets, as others must wear mufflers.

If you catch him,

hold up a flashlight to his eye. It's all dark pupil,
an entire night itself, whose haired horizon tightens
as he stares back, and closes up the eye. Then from the lids
one tear, his only possession, like the bee's sting, slips.
Slyly he palms it, and if you're not paying attention
he'll swallow it. However, if you watch, he'll hand it over,
cool as from underground springs and pure enough to drink.

مرد - بید همچون موجودات افسانه ای از تونل ها و راهروهای
تخیل انسانی به سطح کشیده می شود. جهان وی جمع اعداد
است: سایه و نور، عمودی و افقی، ماه و خورشید. اما حتی این
جهان تضادها دارای قوانین و محدودیت های خویش است.
مرد - بید در سفر خود از زیر زمین به سطح با مشکلات و موانع
عدیده ای روبروست. در جامعه، جایی برای وی وجود ندارد و وی با
خطر دستگیری و بازجویی مواجه است. اشک مرد - بید به الگوی
تصاویری در اشعار بیشاپ تعلق دارد که در آن انسان برای حفظ و

ابداً متقاعد کننده نیست. از طرف دیگر، برخی منتقدان همچون اماندا زینک، «سگ صورتی» را نمایندهٔ لحنی متفاوت در شعر بیشاپ می‌دانند. بیشاپ به همراه مرین مور شاید بیش از شاعران مدرن دیگر، حیوانات را موضوع شعر خود ساخته باشند. از نظر اماندا زینک مقایسهٔ ساکنان تهیدست و درماندهٔ حلبی آبادهای ریودژانیرو با سگان درمانده و بی سرپناه، مقایسه ای به جا است و استفاده از نظم مُقفی به محتوای سیاسی این شعر یاری رسانده است و با جو کارناوال های موزیکال برزیل - در جهت به سُخره گرفتن وضعیت تناقض آمیز میان رقص و پایکوبی و فقر مطلق آدم ها - همخوانی کامل دارد. شعر «سگ صورتی» بخشی از تجربهٔ برزیلی بیشاپ بود: از یک طرف زیبایی و غنای خیره کنندهٔ طبیعت برزیل و خونگرمی مردمان آن، و از طرف دیگر فقر و فساد مطلق حاکم بر آن در دوره ای که بیشاپ در آن سرزمین زندگی می کرد. لحن تلخ بیشاپ در نکوهش سیاستمداران، مقامات محلی و نیز توریست هایی است که میلیون ها میلیون ساکنان محروم از تمامی مواهب را می بینند ولیکن بر این بی عدالتی ها چشم بسته اند. سگ مونث شعر بیشاپ که هیچ پوششی جز پوست بدون حفاظ و صورتی رنگ خود بر روی بدن پیرش ندارد، تنها نمایندهٔ یک حیوان بی پناه نیست، بلکه زنی است در جامعهٔ عریان فقر که معلوم نیست بچه هایش را در کدام خرابه ای به حال خود وا گذاشته است و برای خوشایند دیگران او را برابر چشمان مردم به نمایش گذاشته اند. الیزابت بیشاپ در طولانی ترین شعر خود با عنوان «کروزو در انگلستان» رابطهٔ پیچیدهٔ خود با جهان خارج را به شکلی شاعرانه به تصویر می کشد. به یک تعبیر، جهان عینی همان جزیرهٔ کروزو است که وی در آن همچون حضرت آدم در پی رسیدن به معناها و نام ها است. به تعبیری دیگر، این جزیرهٔ آتشفشانی، خود نمایندهٔ جهان ذهنی درون و انگلستان (که کروزو به آن باز می گردد) نمایندهٔ جهان خارج است.

A new volcano has erupted,
the papers say, and last week I was reading

drugged, drunk, or sober, with or without legs,
what would they do to sick, four-legged dogs?

In the cafes and on the sidewalk corners
the joke is going round that all the beggars
who can afford them now wear life preservers.

In your condition you would not be able
even to float, much less to dog-paddle.

Now look, the practical, the sensible
solution is to wear a *fantasia*.

Tonight you simply can't afford to be a
n eyesore. But no one will ever see a

dog in *mascara* this time of year.

Ash Wednesday'll come but Carnival is here.

What sambas can you dance? What will you wear?

They say that Carnival's degenerating

- radios, Americans, or something,

have ruined it completely. They 're just talking.

Carnival is always wonderful!

A depilated dog would not look well.

Dress up! Dress up and dance at Carnival!

نظرات دربارهٔ شعر «سگ صورتی» متفاوت است. برخی از منتقدان همچون سی.کی. دُرسکی، این شعر را فاقد جذابیت و کیفیت شعرهای خوب بیشاپ می‌دانند. از دیدگاه دُرسکی، فقدان گزندگی سیاسی، موضوع بیشاپ را بیش از حد ساده انگارانه جلوه می‌دهد و وجود وزن و قافیه در این شعر بیش از آنکه مایهٔ وحدت و یکپارچگی شعر شود، مضحک و بی مزه جلوه می‌کند و

شرکت خدمات مسافرت هوایی
سام سپر
ایرج بابا احمدی

Emirates – Lufthansa ۱۳۹۰
KLM – BMI

نمایندگی فروش بلیط کلیه خطوط هوایی داخلی و خارجی

تهران سعادت آباد، روبروی بیمارستان مدرس تلفن: ۲۲۰۷۷۰۷۷ همراه: ۰۹۱۲-۱۴۰۰۸۶۷
فکس: ۲۲۳۷۶۸۶۴
sam@samapardaz.com

هزینه ماهانه برق خانه خود را کاهش دهید



به راحتی و مجانی و با اطمینان کامل

احمد 713-463-7419 فریدون 281-804-8036

than otherwise. But then I'd dream of things
like slitting a baby's throat, mistaking it
for a baby goat. I'd have
nightmares of other islands
stretching away from mine, infinities
of islands, islands spawning islands,
like frogs' eggs turning into polliwogs
of islands, knowing that I had to live
on each and every one, eventually,
for ages, registering their flora,
their fauna, their geography.

Just when I thought I couldn't stand it
another minute longer, Friday came.
(Accounts of that have everything all wrong.)
Friday was nice.
Friday was nice, and we were friends.
If only he had been a woman!
I wanted to propagate my kind,
and so did he, I think, poor boy.
He'd pet the baby goats sometimes,
and race with them, or carry one around.
- Pretty to watch; he had a pretty body.

And then one day they came and took us off.

خانه مشترک بیشاپ در برزیل با سوارز، احتمالاً تنها محلی بود
که وی در آن واقعاً ایده عضویت در یک خانواده را تجربه کرد؛
لیکن پس از شکر آب شدن رابطه بیشاپ و سوارز، بیشاپ دیگر
به سختی توانست بدون سوارز در برزیل زندگی کند. سوارز، خانه
حقیقی بیشاپ در برزیل بود و بدون سوارز، بیشاپ نسبت به آنجا
احساس دلپستگی نمی کرد. مانند کروزو در داستان دفو، کروزو در
روایت بیشاپ نیز وقتی جمعه فرا می رسد، در زندگی خویش معنا و
هدفی احساس می کند. به نظر می رسد که بیشاپ در شعر «کروزو
در انگلستان» سعی در رسیدن به ماوا و کاشانه ای دارد که نسبت
به آن احساس تعلق خاطر نماید.

منبع:

1- Goldensohn, Lorrie. Elizabeth Bishop : The Biography of a Poetry. New
York : Columbia University Press, 1992.

فهرست نام ها به ترتیب ظاهر شدن در متن :

1- Lota de Macedo Soares 2- C.K. Doreski 3- Amanda Zink 4- Marianne
Moore 5- Crusoe in England 6- Daniel

به نظر می رسد که بیشاپ در شعر «کروزو در
انگلستان» سعی در رسیدن به ماوا و کاشانه ای
دارد که نسبت به آن احساس تعلق خاطر نماید.

where some ship saw an island being born :
at first a breath of steam, ten miles away;
and then a black fleck –basalt, probably-
rose in the mate's binoculars
and caught on the horizon like a fly.
They named it. But my poor old island's still
un-rediscovered, un-renamable.
None of the books has ever got it right.

Well, I had fifty – two
miserable, small volcanoes I could climb
with a few slithery strides –
volcanoes dead as ash heaps.
I used to sit on the edge of the highest one
and count the others standing up,
naked and leaden, with their heads blown off.
I'd think that if they were the size
I thought volcanoes should be, then I had
become a giant;
and if I had become a giant,
I couldn't bear to think what size
the goats and turtles were,
or the gulls, or the overlapping rollers
- a glittering hexagon of rollers
closing and closing in, but never quite,
glittering and glittering, though the sky
was mostly overcast.

نیروهای متفاوت در درون راوی، با یکدیگر درگیر هستند. از یک
سو وی خواب غذا و عشق می بیند و وقتی جمعه فرا می رسد،
آرزوی همبستر شدن و تولید نسل دارد و از سوی دیگر، رویاهای
کروزو گاه بسیار ضد اجتماعی و پر خشونت هستند، مثلاً وی
می خواهد گلوی یک بچه را با کارد ببرد زیرا که آن را با گلوی یک
بز اشتباه می گیرد.

Dreams were the worst. Of course I dreamed of food
and love, but they were pleasant rather